



پوچ یا پوچ



علی مجتهدزاده

مترجم

یکی دارد توی تصویری درشت گریه می کند ولی خوش و قوم معدنچی طبع نیست. از ته دل هم گریه می کند. مسابقه است. ولی نه از آن ها که دیده آید. یک کار تازه شده و یکی آمده ایده ای ناب انداخته وسط و تفریح شب های کوتاه و درازمان را جدی کرده و حالا شده آوردگاه حسابی که موسیقی متن دارد و طراحی صحنه و چنین و چنان. تازه مهراون مدیری را آورده اند که شما فقط مجری باش و این را که دیگر معروف حضور همه هست و کلی آدم می نشاند پای برنامه. نه که خیال کنید کار قضاورتنکی کرده اند. همه چیز بجا و به قاعده است. کلی پیش درآمد و پیش تولید داشته و برنامه های مقدماتی.

اجرای مدیری در خشان، رفتار و زبان بدن بازیکن ها چشمگیر، طراحی خود بازی بی نظیر، موسیقی عالی، طراحی صحنه فراتر از انتظار و این فهرست تمامی ندارد. حتی گریه ی عمورجب هم از بازی خیلی بازیگران همین الان سینما و تئاتر مان جدی تر و تاثیرگذارتر بود. راستکی و از سوز دل.

حالا من میانسال و این عقل ناقص مانده بودم این بوی گند از کجاست؟

که گرفتم از آنجاست که فهمیده اندرگ خواب این ملت کجاست و یک عدس یک ونیم میلیاردری را انداخته اند توی مشت خالی کله ی هممان و دست به دستش کرده اند و شب تا شب نشاندند به تماشا. که همان شب اول پول عدس اش از ترافیک اینترنتی که خریدم و خریدید در آمد. از آنجا که این برنامه، با همه عرض و طول و همه آدم هاش، مشت پوچم را خوانده و فهمید فکر اینکه یک عدس چقدر می ارزد، خواب شب از سرم می برد.

که آنقدر واله ی این عدس شدیم که اینترنت پر شد از تزلزل ها و میم های آدم های معروف و نامعروف در حال چشم پندنی با مشت های پوچ و پر و هنرنمایی های محیرالعقول که بیباکمانا کن.

که این برنامه فهمید باید همان اول میخوش را صاف توی مشت خالی ام فرو کند که بیبین! این عدس یک ونیم میلیارد می ارزد. از این سخیف تر و وقیح تر نمی شود ملتی را تحقیر کرد. دارند توی روی مان می گویند بیبین! من می دانم که برای کمتر از این ها حضری به بیشتر از این ها تن بدهی. این ۵۰۰ مگابایت اینترنت که قابل این حرف ها را ندارد. اشتراک بر بیبین ما چه می کنیم با یک عدس.

این حرف ها را بیای عقل ناقص بگذارید ولی بیاید روراست باشیم که الان دارید از من می پرسید اگر ۵۰۰ میلیون از دست تو هم می برید، بدتر از این گریه می کردی. نمی دانم. من توی موقعیتش نبودم. ولی مطمئنم نباید کسی به خودش اجازه دهد مراد در چنین موقعیتی قرار بدهد.

حالا که حرف روراستی شد، بیاید همین خط را تا ته برویم. این برنامه ما را به رخ خودمان می کشد. به ما ثابت می کند یک جامعه ی سودا زده و شیدای پولیم. که دیگر حرف اول و آخر هممان شده همین. دکور می زنیم مثل کاخ روسای، موسیقی می سازیم در حد بازی تاج و تخت، بازی طراحی می کنیم ایرانی ولی روی میز پوکر، خانه می خریم با نمای رومی و مجسمه ی سرباز تخت جمشید، رستم را می بریم زمین تیس، همه چیز باسمه، همه چیز فلاپی. آخرش هم این یک ونیم میلیارد را می دهیم به سه سفر که با پولش نغری یک خانه توی پاکدشت می توانند اجاره کنند و یک یخچال و نصف رختشویی بخرند از اسپانسرها برنامه.

عدد گنده ی اولی هذیان آورده و دیگر نمی بینیم آن همه افسوس و حسرت در روح همه آن ها که تیغ تیز عدس یک ونیم میلیاردی شفه شان کرد و انداخت دور. یادمان می رود این بازی زمانی اسباب خنده بود و الان هیچی نشده لیگ های شرط بندی کلانش توی خیلی شهرها سر در آورده از باغ ها و داوهای قمار سنگین. این موجی است که خود سازنده ها هم خوابش را نمی دیدند ولی با خرده فرهنگ حاشیه اش کاری نمی شود کرد. جامعه ی ماست دیگر. یک روز مافیسا آمد و مدتی دست به دست چرخید و پورش از جان ملت افتاد، چون تهش همه باید با بغض و کینه از هم خداحافظی می کردند و ادای بی تفاوتی در می آوردند و می رفتند خانه ها، که با هم پای نزدیک ترشان پشت سر بقیه تلفنی غیبت کنند. ولی حالا این یکی آمده که از بیخ رنگ دیگری دارد. توی باخت و بردش حرف پول است و شامورتی بازی که یعنی اسباب همیشگی قمار. اشک او مایه ی این نوشته شد پس آخر کار این حرف مرا به عمورجب داشتنتی برسانید که: گریه نکن عمو، ما همه مان باختم.

نگاه جامعه شناسانه

در داستان



معرفی کتاب

واویشکا

نویسنده:

فردین علیخواه

انتشارات: فرهنگ ایلیا

قیمت: ۱۴۰ هزار تومان



محمد حنیف

نویسنده

فردین علیخواه نامی آشنا در حوزه جامعه شناسی است. شاخصه بارز او ساده کردن مفاهیم دشوار جامعه شناسی در قالب جملات و مثال های ساده برای طبقه متوسط است. اکنون این معلم دانشگاه، بخشی از آموخته هایش را در قالب مجموعه داستان و اویشکا به مخاطبان خویش ارائه داده است. پس طبیعی است اگر موضوع داستان های اویشکا اجتماعی باشند و شخصیت ها و حوادث داستانی آن نیز به طبقه متوسط جامعه تعلق داشته باشند.

اغلب داستان های این مجموعه، جز داستان کوتاه بی اعتنائی مدنی، تمام ویژگی های یک اثر کوتاه را دارا هستند، یک شخصیت اصلی، یک حادثه اصلی و یک درونمایه اصلی در آنها رعایت شده است. تقریباً همگی خوش خوان هستند و چون به وفور از اصطلاحات و نام شخصیت های آشنای امروزی در آنها استفاده شده، خوانندش برای جوانان نسل امروز، راحت و لذتبخش است. بعضی آثار همچون نان در حال اتمام، پیر خرفت و دراور، از نظر ساختار و درونمایه ماندگار و تحسین برانگیزند.

اغلب شخصیت های داستانی هر ۱۰ داستان کوتاه و اویشکا از میان طبقه متوسط تحصیل کرده انتخاب شده اند؛ ماجراها، کنشکمش ها، زبان داستانی و درونمایه های داستان ها نیز در راستای نشان دادن زندگی مردمان همین طبقه است. مردمانی که مسائل، مشکلات، خوشی ها، اندوه ها و شیظنت های خاص خود را دارند، گرچه این ویژگی ها برای مخاطب امروز آشناست، پرداختن بدان ها نوعی خرق عادت در ادبیات داستانی نخبه پسند محسوب می شود. البته نویسنده بیشتر جنبه های تاریک زندگی ایشان را دیده است، به همین دلیل دنیای اغلب داستان ها پر از تاریکی، خیانت، دروغ، تنهایی و دور شدن آدم ها از سنت و وابستگی های خانوادگی و قومی است؛ همین امر باعث خاص بودن این مجموعه شده است.

در داستان اول با عنوان پارکینگ، زنی در دنیای زنانه خود غرق است و چه بسا در خیال خویش، خود را برای همسری می آراید که در همان لحظه، سرش با زنی دیگر گرم است، این درونمایه در داستان دراور و لایف این شورت، انجوی نیز تکرار شده است. در داستان اخیر، چند دوست بدون همراه بردن زن و فرزندانشان به تفلیس سفر می کنند، صحبت بر سر چگونگی گذراندن اوقات در می گیرد و اینگونه مفاهیم مختلفی از جمله دروغ و خیانت از منظر نگاه شخصیت های داستانی به بحثی داغ منجر می شود. خواننده در خلال خواندن این گفت و گوهای جدلی، به این نتیجه می رسد که دروغ و خیانت بسته به نگاه، وضعیت و شرایط آدم های متفاوت می تواند نسبی باشد و تفسیرهای مختلفی داشته باشد. چه بسا آنها که خود را پاک، راستگو و با صداقت می دانند، از نگاه دیگری، خیانتکار، دروغگو و بی صداقت محسوب شوند.

موضوع خیانت و دروغ گوئی، در داستان خوش ساختار و با حرکت تند و درخور ستایش دراور نیز خود را نشان داده است. این داستان به ۴۰ سالگی زنان و مردان، نگاه زوج ها به زندگی گذشته، حسرت بر عمر بر باد رفته و کارهایی که باید انجام می داده اند و ناگزیر یا به هر دلیلی انجام نداده اند، می پردازد.

در داستان و اویشکا نیز تاریکی بر زندگی حاکم است. مرد خانواده به خاطر انتقاد از حکومت، از آموزش و پرورش اخراج

داده های انسانی در مقیاس صنعتی جمع آوری شد و به عنوان دارایی شرکتی در دسترس برای روش های جدید محاسباتی، پیش بینی رفتار و فروش در نظر گرفته شد. اولین موفقیت، میزان کلیک بود که تبلیغات آنلاین را به هدف گذاری مبتنی بر نظارت متحول کرد. سرمایه داری نظارتی اکنون هر حوزه ای از فعالیت های اقتصادی، از آموزش و مراقبت های بهداشتی گرفته تا خرده فروشی، امور مالی، خودرو، کشاورزی و همه چیز را تغییر می دهد. هر محصولی به نام «هوشمند» و هر سرویسی که «شخصی سازی» نامیده می شود، بخشی از این نظام است. هنگامی که داده های انسانی طعمه ی شکار شده است، مقدار زیادی طعمه باید به طور مداوم تله ها را پر کند. طعمه نیز بخشی از موفقیت بزرگ بود، از جمله تمام صفحات وب، کتاب ها، موسیقی، اجساد، ماشین ها، مغازه ها، خانه ها، کلاس های درس، بیمارستان ها، نقشه های همه ی مناطق، خیابان ها، ساختمان ها، همه ی اخبار و... هر چه طعمه بیشتر، تعامل بیشتر، استخراج داده بیشتر، پیش بینی بیشتر، درآمد بیشتر. مهم ترین نکته برای درک در اینجا سرنوشت اطلاعات تحت نظارت سر مایه داری و تحقیر روزنامه نگاری و روزنامه نگاران است. این سیستم های ماشینی عظیم به گونه ای طراحی شده اند که اطلاعات را به عنوان یک کالا ی عمده مانند تن ها گندم یا بشکه های نفت در نظر بگیرند. آن ها برای تولید در مقیاس بزرگ طراحی شده اند اما نمی توانند تفاوت بین اطلاعات دقیق و داده های خراب را تشخیص دهند. یک سند فاش شده ی فیس بوک، نمایی از تولید صنعتی اطلاعات را ارائه می دهد. آن هوش مصنوعی فیس بوک را به عنوان وسیله ی رابط «دریافت تریلیون ها نقطه ی داده در روز» برای تولید «هزاران مدل» و «شش میلیون پیش بینی رفتاری در ثانیه» توصیف می کند. معنا، واقعیت ها و حقایق در تصویر وجود ندارند. چرا؟ چون در منطق سرمایه داری نظارتی، یکپارچگی اطلاعات هیچ تأثیری بر درآمد ندارد. برعکس ثابت شده که اطلاعات خراب برای کسب و کار بسیار مفیده بوده است زیرا باعث استخراج بیشتر می شود. سیستم خواستار مشارکت شماست، اما آنچه را که به طور خاص علاقه شما را جلب می کند، در نظر نمی گیرد. این کوری ساختاری نسبت به یکپارچگی اطلاعات، شرایطی را ایجاد کرده است که در آن هر قدرت خودکامه، الیگارش، بازیگر بد سیاسی، مزمنه ی ترول ها، کمپین اطلاعات نادرست تحت حمایت دولت یا مردمی ایجاد کرده است که اکنون می توانند هر آنچه را که می خواهند بدون تحریم به جریان خون اطلاعات جهانی تزریق کنند. بنابراین آن ها با قدرت از اجازه دادن به روزنامه نگاران برای ایستادن در مسیرشان خودداری می کنند در حالی که سیستم های ماشینی با هدایت اطلاعات خراب به مرکز گفتمان اجتماعی، تمام بقایای یک فضای عمومی مستقل را از بین می برند. هیچ مومکراسی ای نمی تواند در این شرایط دوام بیاورد.

تکامل اطلاعات و ارتباطات از سنت های شفاهی به اشکال نوشتاری تغییر کرده است و منجر به ایجاد روزنامه نگاری به عنوان یک حرفه شده است. هر مرحله بر اهمیت حفظ یکپارچگی اطلاعات و اجرای استانداردهای مرتبط تأکید کرده است. با این حال چشم انداز فعلی تغییر کرده است. محتوای خبری در حال حاضر اغلب از دستورالعمل های عمومی و حرفه ای گرفته می شود، اما به طور فزاینده ای تحت تأثیر سرمایه داری نظارتی قرار می گیرد و خطوط بین حقیقت و دروغ را محو می کند. مهم تر از همه این است که چگونه سازمان های خبری مجبور شده اند برای بقای خود تسلیم سرمایه داری نظارتی شوند. گزارش سالانه مرکز تحقیقات پیو در سال ۲۰۱۱ در مورد «وضعیت رسانه های خبری»، مشاهده کرد، «آینده متعلق به کسانی خواهد بود که تغییر رفتار عمومی را درک می کنند و می توانند محتوا و تبلیغات را به گونه ای هدف قرار دهند که به خوبی با علائق هر کاربر مطابقت داشته باشد. این دانش - و تخصص در جمع آوری آن - به طور فزاینده ای در اختیار شرکت های فناوری خارج از روزنامه نگاری قرار می گیرد. ما خود را در آینده ای دیده ایم که انتخاب نکرده ایم و نخواهیم کرد. بازی ما در یک کاپوس آباد تصادفی است، یک بازی با حاصل جمع صفر، جهانی که در آن نظم عمیق سرمایه داری نظارتی باعث ایجاد بی نظمی عمیق دموکراتیک و تضعیف ارتباطات اجتماعی می شود و زمینه را برای درگیری های گسترده تر بر سر دانش و قدرت در جامعه ی ما فراهم می کند. ما خیلی از خودراضی بودیم، خیلی بی تفاوت بودیم و دموکراسی و نهادهای رکن چهارم مشروعیت (یعنی مطبوعات) را بدهی می دانستیم. ما آسیب پذیری و تهدیدها را درک نکردیم. ما مبارزه نکردیم. ما ناظران منفعل آینده ی خود شدیم. اعتماد عمومی به شرکت های فناوری به طور قابل توجهی در سراسر آمریکا، اروپا و سایر مناطق کاهش یافته است. کارمندان فناوری شروع به ابراز نگرانی های خود کرده اند و قانون گذاران به طور فزاینده ای اقداماتی را انجام می دهند، به ویژه در ایالات متحده اخیراً اتحادیه اروپا با قانون خدمات دیجیتال (DSA). - که هدف آن ایجاد چارچوبی دموکراتیک برای چشم انداز دیجیتال است - حرکت مهمی انجام داده است؛ یعنی حقوق دموکراتیک و حاکمیت قانون. این قانون سلطه ی سرمایه داری نظارتی را به چالش می کشد و تأکید می کند که شیوه های دیجیتال باید با ارزش های دموکراتیک همسو باشند. برای اولین بار در ۲۰ سال گذشته، امید دوباره برای بقای اصول دموکراتیک در عصر دیجیتال وجود دارد.

این دهه سوم باید لحظه ای حیاتی برای تمرکز ما بر اختراع مجدد ضروری به جای مقررات صرف باشد. ما باید به سوالات اساسی در مورد چگونگی بهبود سیستم های اطلاعاتی، به هم پیوسته ی خود برای حمایت از اهداف جوامع دموکراتیک بپردازیم. دست نیایی به این امر مستلزم ایجاد منشورهای حقوقی جدید و چارچوب های قانونی است که توسط مؤسساتی مدیریت می شود که به طور خاص برای چالش های امروزی طراحی شده اند. این ها همه مسائلی هستند که شوشانا زابووف در کتاب «عصر سرمایه داری نظارتی» خود شرح داده است. این اثر با ترجمه ی زهرا عالی از سوی نشر نون منتشر شده است.

منبع: تایم

معنادار بشری است».

افسانه های رایج در میان ما در باره آسیب پذیری حکایت از آن دارد که بیشتر ما انسان ها آسیب پذیری را ضعف می دانیم و وضع ایده آل را وضعی قلمداد می کنیم که در آن بتوانیم آسیب پذیری خود را بروز ندهیم. بخشی بسیار مهم از این افسانه ها اما متکی بر این عقیده است که احساس ناکافی بودن به احساس غالب و روزمره ما بدل شده و همین ترس و شرمندگی را بر وجودمان غلبه داده است. در فرهنگی که مسئله اصلی مسئله همواره ناکافی بودن است، آدم ها همین که صبح از خواب بیدار می شوند، می گویند «دیشب به اندازه کافی نخوابیدم». این روند البته فقط به کم خوابی منحصر نمی شود بلکه آدم ها عادت کرده اند از صبح تا شب در باره باختم ها و نداشتن هایشان فکر و صحبت کنند و در مقام مقایسه با دیگران برآیند. از نظر براون؛ «ماهیت اصلی حسادت ها، طمع ها، تعصب و جدل ما با زندگی همین وضعیت درونی شده فقدان و ذهنیت ناظر به کمبود است.»

پادزهر این «کمبود» البته «فراوانی» نیست. براون می گوید: «متضاد کمبود، کافی بودن است یا آنچه من نامش را زیست متعهدانه می گذارم.» از نظر براون چنین زیست متعهدانه و شجاعانه ای اصول متعددی دارد چون پرورش اصالت (رها کردن آنچه دیگران فکر می کنند)، پرورش احساس شفقت به خود (رها کردن میل به کمال گرایی)، پرورش روحیه تاب آوری (رها کردن حس ناتوانی)، پرورش روحیه قدردانی و سرخوشی (رها کردن حس کمبود)، پرورش شرم درونی و اعتماد به سرنوشت (دست کشیدن از نیاز به احساس قطعیت)، پرورش خلاقیت (دست کشیدن از قیاس)، پرورش بازی و استراحت (پرهیز از خستگی مفرط از کار به مثابه نماد برتری اجتماعی)، پرورش آرامش و سکون (رها کردن اضطراب بدل شده به سبک زندگی)، پرورش کار معنادار (رها کردن تردید به خود و «اما و اگرها») و پرورش خنده، ترانه و رقص (رها کردن میل به همیشه عالی بودن و تحت کنترل داشتن همه چیز) اما ماهیت اصلی آن «آسیب پذیری و ارزشمندی» است به معنای «مواجهه با عدم قطعیت، در معرض بودن، ریسک های احساسی و علم به اینکه من کافی ام.»